

آقا لطفاً دامن مادموازل را هم پائین بکشید

آقای گاف .. را برای اینکه با آقای دوجین صحبت نماید آماده کرد و شاید بهمین سبب بود که آقای گاف .. با آقای دوجین چنین گفت : «

– خیلی از زیارت شما خوشوقتم ؟ چرا نمیفرمائید بنشینید ؟  
 « شاید شما خیال کنید این داستان ساختگی و از قبیل حکایاتی است که برای سرگرمی خوانندگان جعل میکنند و بهمین دلیل شاید انتظار داشته باشید وقتی مردی ناموس خودش را در خانه غیر و یا اجنبی می بیند نویسنده داستان باید منظره ای از فحاشی و نزاع که منجر به جافو کشی و هفت تیر کشی و کشته شدن زن و فاسق زن میگردد طراحی نماید ولی چون آنچه در اینجا بصورت یک رمان از زیر نظر شما میگردد یک دسته مسائل پیش پا افتاده ای است که نظایر زیاد دارد و از قبیل حقایقی است که همه روزه با امثال آن مواجه هستیم و نیز امری است که در خارج واقع شده و اصول آن مبنی بر اسناد و مدارکی است که در فصول آینده ملاحظه خواهید فرمود و چون نویسنده نمیتواند قسمت های اصلی و صحنه های حقیقی آنرا بمیل خوانندگان یا بصورت زیبا و دلپسندتری در آورد ناچار باید آنچه اتفاق افتاده بهمین صورت وبدون اینکه در اصل آن دخالتی نماید از نظر شما بگذراند و همچنین چون آقای دوجین از قبیل مردمان بیسواد و غیرتی (که اگر مرد نامحرم با سب ناموسشان بگوید یا بو ، دیوانه میشود و آشوبی بسام میکنند) نبود و از تیب منمنینتی بود که در کلیه پیش آمده ها عقل را بر احساسات ترجیح میدهند و برای جلب منافع شخصی پیش آمده های مخالف میلشان با نظر خون سردی نگاه میکنند بود ما توجه باینکه آقای گاف .. یکی از نمایندگان میرز پولدار است که با زمامداران مخصوصاً از ما بهتران خارجی سر و سری دارد و کشمکش با او ممکن است بضرر موقعیت مادی و معنوی او تمام شود و ناچار مصمم شد برخلاف آنچه در موقع ورود باطابق تصمیم گرفته بود عمل کند و برای این کار بهتر آن دید که مانند بسیاری از دفعات (که برایش اتفاق افتاده) خودش را بفهمی بزند و خودش باور گردد ، بهمین واسطه در جواب آقای گاف .. با آهنگی ابلهانه گفت :

– مرسی مشتکرم ، خیلی معذرت میخواهم که در غیر موقع اسباب رحمت شما شده ام ولی چون من گفتمند که خاتم برای دین خاتم شما آمده و چون وقت گذشته ممکن است برای مرا جعش در رحمت باشد شرفیاب شدم که ضمن زیارت شما بمالی در سر اجمت با خاتم کمک نماید ، اکنون اگر اجازه میدهند و خاتم شما هم اجازه میدهد من باید عرض کنم

آقا لطفاً دامن مادموارل را پالمین تکشید

« خانم گداف . که با این لحظه دنبال چیزی میگشت و نصیبم مغوفی  
انعداد کرده بود بطرف آقای دوچین برگشته و درشوق قدمی ایستاده گفت :  
- خون سردی و خوش باوری شما مردها باغضب عینهای که در باره زن -  
هان انجام گسیخته خود میکنید و ..

« صدای رعد آسای آقای گداف بلند شد و گفت : »

- بخرهای این زن احسن گوش تکشید ؟ این بیچاره چند روز است  
دیوانه شده و من از نرس آبرو از فرستادن او بنادرالمجا بن ..  
- بله ، بله ، من دیوانه ام و کسانی که جلو زبانشان را سپتوانند بگیرند  
و باعث بدبختی خانواده ها میشوند بدعاقل و ..

- خفه شو ! ساکت شو و الا همین الان تلغن میکنم از ..

- بله ، تلغن کنید ، بیایند مرادارالمجا .

- ساکت شو ! . آقای دوچین ! از شما معذرت میخواهم ، بخرهای  
این زن گوش نکنید ، من ناچارم ..

- بله آقا من دیوانه ام و خانم شما که در غیبت من باشوهرم .

- ایذا ! ایذا ! ساکت میسوی یا بیروست کسم

- بروم کنید ، من نمیتوانم ساکت بیام

- آقای گداف ! خواهش میکنم عصبانی نشوید بگذارید خانم هر چه دلشان  
میحواند بگوید .

- آنا ! او دیوانه است ، دوسه روز است حالش بدتر شده ، بخرهای  
مرحرف میرند ، گاهی میگوید من با خواهرم سودم ، عاشقه دارم . این بیچاره  
از هر سازه ای که ... دزد و از هر طایفه حسادت ، هر دبی که با من صحبت کند  
و خود حتر خود من ، ... تصور میکند همه را من است و ..

- بله آقا ، من دیوانه ام ، من تمام سارا معسوقه شوهرم میدانم و شما  
که حالتان را از این وقت است .

- ایذا ! ساکت شو ، خفه شو !

- آنا ! خواهش میکنم بگذارید هر چه میخواهد بگوید ، اگر برای  
من است من میدانم که متاسفانه خانم معاندان حریف نیست و ..

- آنا ، آنا ، من خوب هستم و شما متاسفانه اولی سال ... حال که  
حادثاتی را در آغوش شوهر من میبینید و ساکت نشسته روی خودتان نمیآورید  
من حریف نیستم

- آنا ! ساکت شو و الا در روزی در حریف من ...

آقای گاف ، با ضامن هفت تیر بازی میکنند

... آقای گاف ، ! بگذارید هر چه میخواهد بگوید. خوشبختانه کسالت  
 خایم خیلی سخت نیست ، بی آزار است .  
 ... بله ، کسالت من سخت نیست ، بی آرام ، حالا من دیوانه ام پس  
 چرا نمیگذارید من حرفم را بزنم .  
 ... آقای گاف چون وقت گذشته و خایم هم حالش خوب نیست ، اجازه  
 بدهید بنده و مار گریب از خدمتان مرخص بشویم ، انشاء الله وقت بسیار است  
 و بکندیگر را ملاقات خواهیم کرد  
 ... خیلی اذیت شما خوشوقت شدم ولی متأسفانه کسالت خایم مانع  
 شد که بیشتر در خدمتتان باشم .  
 ... انشاء الله بعد خدمتتان خواهیم رسید .

آقای گاف ... با ضامن هفت تیر بازی میکنند

« مار گریب و شوهرش مدارد از حافظی خانه آقای گاف . برانراک  
 کرده پیاده میرفتند »

حونی از مذاکرایی که میان مار گریب و شوهرش ( که در کوچه و به  
 در خانه شان ) شده اذیتی در دست نیست . چیسود چیزی گفت و چون تمسیم  
 بر این است ، که خودمان بر این دامن چیزی اصافه کنیم این قسمت بزرگ  
 عیباندونی آنچه بدعتی است این است که صهر هر دای آن شب ، مار گریب و  
 شوهرش در خانه یکی اردوسان دعوت داشتند و با کمال محبت و صمیمیت  
 با یکدیگر گفت و شنود میکردند .

آنجا در خانه آقای گاف ... مدارد رفتن مار گریب و شوهرش ، بری  
 و آقای گاف ... و خایم گاف ... سپا مانده . آقای گاف که ... از زمین  
 آقای دوچین بنسو براحتی کمیندو از اینکه ملاقات آقای دوچین با خایم  
 ( اذیتگر در زبان درازی های اندا ) بچیز گذشت خوشحال بود ،  
 سکوت را شکسته بنامش خنس گفت

... ای ا ... دیگر رای چه اساده ای ... آیا حیوان مکی دارم میتوانی  
 در یک من بزنید دخت ماکی ... اندا من در کس میتوانم بزرگگی کنم  
 ه ... چه تنواهی از من گس و پروا اگر هر از داس در س ... زمان و اسگر جوامندی  
 بپستان برو ، من هر دا ملاقات اب ز ... در س ...

## آقای گاف .. با ضامن هفت تیر بازی میکنند

خیلی از محبت شما ممنونم ، آنروزی که خارج از تهران و دربندر  
بامن زندگی میکردی چون شخصیتی نداشتی و در ردیف اشخاص معمولی  
بودی من محبوبه تو بودم ، دقیقه ای بی من نمیتوانستی زندگی کنی ولی  
امروز که بر اثر پشت هم اندازی و نوکری بیگانه صاحب شخصیت شده و  
نماینده ملت گشته ای مرا از خانه بیرون میکنی ، مرا دیوانه مینخوانی ، بسیار  
خوب ، فوق العاده از شما متشکرم . من میروم شما هم مرا طلاق بدهید ولی  
فراموش نکنید که زن غریب دور از وطنی را فریبانی شهوت رانی وهوی و  
هوس خود کردید ، مرسی برای همیشه خدا حافظ .

« خانم آقای گاف .. در حالیکه اساک از گوشه چشمش جاری بود  
قاب عکسی که روی بخاری گذاشته شده بود برداشته و بدون اینکه حرفی  
بزند از در بیرون رفت . »

« پری از شدت تأثر از رفتن خانم آقای گاف چیزی ملتفت نشد یعنی در  
همان لحظه که خانم آقای گاف .. از اطاق خارج شده تا وقتی که از خانه  
بیرون رفته بود پری بحرفهای تأثر آور خانم گاف .. فکر میکرد و بحث  
تأثیر تأثیرات روحی متوجه خروج خانم گاف .. نگردید ، چه اگر متوجه  
شده بود مسلماً دامن خانم گاف .. را گرفته و باتفاق او بیرون میرفت .  
پری وقتی سرش را بلند کرد دید خانم گاف .. در اطاق نیست و آقای  
گاف با ضامن هفت تیر خود بازی میکنند . »

« پری و آقای گاف .. تنها ماندند ، دو ساعت قبل هم تنها بودند ولی  
آنوقت پری آقای گاف .. را باین خوبی شناخته بود . آقای گاف .. مثل  
کسیکه کوچکترین اتفاقی برایش نپفتاده خون سرد بود و ببری نگاه میکرد  
پری از جا بلند شد و گفت : »

– من باید بروم ؛ اگر ممکن است نو کر جنا بیعالی با من بیاید .  
– وقت گذشته و علاوه آقای حمزه هم هنوز نیامده است ؛ اگر چنه

دهیقه صبر کنید خواهند آمد ، آنوقت باتفاق او تشریف ببرید و قبل از رفتن  
هم پول بلیط تئاتر را باید بدهی . مگر به اینکه یک پرده تئاتر خیلی عالی  
که بازیکنان آن همه طبیعی بازی میکردند تماشا کردی ؟ واقعا عجیب تئاتری  
بود ؛ اصلا زندگی یعنی تأثر دنیا یعنی صحنه تئاتر و مردم دنیا یعنی بازیکنان  
این صحنه ؛ هر کس رلی دارد که باید بازی کنند و با آنها برساند . یک نفر  
دل ساد را بازی میکند ؛ یک نفر دل گدا ؛ یک نفر درختم میشود ؛ یک نفر چانی  
عده ای دل حسوس را بازی میکنند و جمعی دل عاشق ؛ در این صحنه عجیب

آقای گاف .. با ضامن هفت تیر بازی میکنند

هر کس رلی دارد که خوب باید باید بازی کند ؛ چقدر خنده آور است وقتی بازیکنان این تناثر اشتباه میکنند و مجازاً حقیقت میپندارند .  
چقدر خنده آور است که بازیکنها ، دل موقتی و مصنوعی خود را دائمی و حقیقی تصور میکنند ؛ اینها غافل از آنند که بعد از تمام شدن هر فصل چراغها خاموش میشود و پرده میافتد و بازیکنها در پشت صحنه ناچار لباسهای بازی راکنده و همه در لباس متحدالشکل از نمایشگاه بیرون میروند .

بله ، خانم پری خانم ؛ زندگی سراسر تناثر و مستغره است و من و شما که آقای گاف و دوشیزه پری نامیده شده ایم بدون توجه باینکه چه بودیم و از کجا آمده ایم و بکجا خواهیم رفت و چه خواهیم شد در نهایت نادانی و درحالی که از دریای بی کران وجود قطره ای بیش نیستیم و از يك زمان لا یتناهی لحظه ای بیشتر درك نمیکنیم برای خود اهمیت و عنوانی قائلیم ؛

پری خانم ؛ من و شما هیچیم ، من و شما ذرات ناچیز گرد و غباری هستیم که بمقتضای خاصیت خود بیکدیگر نزدیک شده و تشکیل صورت داده ایم ، در این صورت عالم وجود یکی است و ننها همه يك تن واحدیم و شاید بهمین مناسبت است که عده ای از پیرمردها و صاحب تجربه ها که مسا آنها را عالم و فیلسوف میخوانیم برای وحدت وجود حرفها دارند و کتابها نوشته اند .

پری خانم ؛ اگر من ترا دختر فهمیده و درس خوانده نمیتناختم این صحبت ها را نمیگفتم و از طریق دیگر داخل گمگرمیستم . زنان و دختران از مردها فرار میکنند درحالی که باطناً بطرف بیکدیگر کشیده میشوند این يك امر طبیعی است ، این از اسرار شگفت آور عالم آفرینش است ، در دنیا يك قوه ما فوق القوا یعنی يك قوه نامیه بیشتر وجود ندارد که همه چیز از جمادونبات و حیوان ، یعنی موجودات از آن قوه کسب فیض میکنند و بدور ، آن سرگردانند ، من و تو هم بوجود آن قوه زنده ایم و نسبت بیکدیگر جادب و مجذوب ... ملامت شدید چه گفتم ؟

خانم پری ؛ توجراً از من فرار میکنی و حال آنکه پسوی من کشیده میشوی ، من و خسرو ، من ها و خسروها همه در عالم وجود یکی هستیم مستها توهمات و تقوا نیز من در آوردی برای هر يك از ماها ناسی گذاشته و ما را از بیکدیگر فزاهراً جدا نموده است .

آقای گاف .. ؛ در باره اختلاف صورت چه میگوئید ؟

آقای کاف . باضامن هفت تیر بازی میکنند

سه عجب آنچه امر معلوم و پیش پزافتناده ای همه ما یک سر و دو گوشیم ، همه ما دارای دو چشم و یک دهانیم ، این اختلاف رنگها و اختلاف شکلهای همه از محیط و آب و هوا و وراثت و هزاران وجه اول دیگر آب میشوند، و هفت درخت توت بوسیله پیوند تغییر رنگ مینهد و شاتوت میگردد برای بحث باقی نماند .

در باره اختلاف خلق و خوی و تفاوت اخلاق چه میگویند ؟

انسان بهریت هوش و خرد که بر اثر وراثت و تربیت محیط بدست میآورد بر یکدیگر رجحان پیدا میکند . در این باره حرفهای گه تنی سه از است که مجال بحث نیست بطوریکه اگر فرضاً عده ای مثل نوراد را در مان محیط و با یک تربیت نگاهنداری کنند و برای اصلاح ابر وراثت چندین مرتبه آنها را از عالم خارج دور نگاهدارند دیده خواهند شد که همه با یک شکل و دارای یک صفات و یک اخلاق خواهند بود ، کما اینکه بزادهای فعلی و تفاوت آنها با یکدیگر این مدعا را ثابت میکند .

در باره غرائز باطنی افسر اد و میزان استفاده ای که هر یک بدست بظرفیت و استعداد خود از آن قوه ای که شما قوه نامیه اش نامیده اند استفاده چه میگویند ؟ آیا این قضیه برای شما حل شده است ؟

این یک مسئله ای است که برای من کاملاً حل نشده و نمیتوانم در اطراف آن برای شما صحبت کنم .

خسرو نیامد و وقت هم خیلی گذشته ، اگر ممکن است مواظب فرمائید شوفر جناب عالی مرا به خانه ام برساند .

خیلی عجله نکنید ، آقای خسرو میآیند ، ممکن است ماشه نشان بین راه خراب یا پنجره بسته باشد ، دوهر صبروت خواهد آمد ، آید شما صبر کنید اگر خواستید باشوهرتان اینجا میجوایید والا سرش سر میبری جامع ا حواش میکنم بهر حال بد بنشینید تا چند دقیقه باهم صبر کنید زیرا معناه میشود هوز بهر ایشم توجه نگردد اید والا بعد از آن بهر حال صبر و را نیآوردی و نمیخواستی از اینجا یعنی از من فرار نمی کنی ، اما بهر حال کردی که گفتم من و خسرو و من و خسرو و من و خسرو و من و خسرو و من و خسرو اگر این نظریه مورد تصدیق شما واقع شده پس من و خسرو را می توانم شام به هم یک سر و دو گوشیم است عملی باشد ، هر چه در دسترس من است از من بخواهید و هر توفیقی که از خسرو دارم از من بخواهید ، من و خسرو میگویند که من و خسرو را می توانم شام به هم یک سر و دو گوشیم

## آقای گاف ، با ضامن هفت تیر بازی میکند

گروهی پول میخواهند و از راه پول ساکت میمانند ، گروهی شخصیت و مقام و شهرت میخواهند ، عده ای صرفاً تحت تأثیر جاذبه واقع میشوند ، در هر چند صورت آنچه بین دختران و مردها سکونت میکند فریزر جنسی است حالاً بیاید حساب کنیم و ببینیم خسرو برای شما چه دارد که من ندارم. از حیث ثروت و تخصص و مقام که خسرو برای من میبرد ، از حیث صورت هم باید تصدیق کنم که معاشرت بولند اس و آنس موافق جاذبه است ، گویا شما بدانید که غالب از عده ها در امر معاشرت تولید میشود ، بیشتر از دخترها و پسرها مسن میکنند با عاشق میشوند ، دختری در خط سیر جوانی واقع میشود ، شاید روزهای اول نسبت بیکدیگر کششی نداشته باشند ولی بر اثر چندین بار ملاقات و چند بار معاشرت کم کم یکی تحت تأثیر دیگری واقع میشود . آشناتمی خود شما با خسرو شاهه این مدعاست ، شما یقیناً تصدیق خواهید کرد علاقه ای که اخیراً به خسرو پیدا کرده اید بمراتب شدیدتر از ناتبری است که در اولین ملاقات ، خسرو در شما کرد و این نیست مگر بواسطه ملاقاتهایی که بعداً با خسرو نموده اید و وقتی از نظر پول و مقام و شخصیت رجحان من بر خسرو مسلم باشد از نظر صورت و از نظر علاقه شما نسبت بمن هم ، چنانکه گفتم بعد از چند جلسه ملاقات ، مانع من تمام خواهد شد در این صورت دایمی ندارید بر اینکه خسرو را بمن ترجیح دهید .

- خسرو نامزد من است و هر دو هم شوهر من خواهند شد .

- این موضوع بیش از سایر قسمتها قابل حل کردن است ، خوشبختانه شما حضور داشتید که زناحقی من از شما بر من روت ، در این وقت مردا طلاق نامه آورد ، فرستم با برای من هم ندارد خسرو بر این صاحت مرد دیه دی . هیچ مانعی ندارد که شما را بر نی انحصار کنم و شاید پدر و مادر شما در وصیت با من حسنود برود رضی تر باشند بنا بر این من در این لحظه بشما قول صرف میدهم که بعد از طلاق دادن ابتدا از شما خواستگاری نسازم . یک نکته باقی میباشد که اگر اجازه بدهید بی پرده خواهم گفتم :

- خواهش میکنم بفرمائید .

- يك تفاوت فاحش بین من و خسرو معهود است که از مضر شما قابل اهمیت میباشد ، خسرو بشما علاقه ندارد و شما را نردمان بر می خودش میداند ، او شما را از آنجهت انتخاب نکرده که زینداسه باشد بلکه او شما را برای این میخواهد که بوسیله شما واردن شما برای این بر آن صاحب پول و مقام بشود ، اگر میخواهید مرا بخواهند اصلاً خسرو این کاره است و شاید شما در همین دختری باشید که آن دست خسرو گشته اید ، بر ما در خسرو و مقام فعلی او نتیجه فداکاری دخترانی است که مانند شما ظاهر

## آقای گاف .. با ضامن هفت تیر بازی میگذرد

وزن خسرو بوده اند .. خانم پری ؛ خوب به رضیم توجه کنید ؛ فرق است بین من که شما را از برای خودم میخواهم با خسرو که شما را از برای دیگران میخواهد . حالا که این حقایق را دانستید ، حالا که خسرو را شناخیدید آیا باز هم منتظر خسرو هستید ؛ من دیگر در این باره حرفی نمیزنم و تضاروت امر را بفعل سالم و فکر بلند شما واگذار میکنم ، شما میتوانید بین من و خسرو یکی را انتخاب کنید ؛ اگر باز هم خسرو را خواستید من حرفی ندارم و اگر تصدیق کردید که گاف .. از هر حیث و از هر جهت بر خسرو مزیت دارد بین اجازت بدهید از فردا تا یک هفته دیگر وسایل خواستگاری و عهد شما را فراهم نمایم .

خانم پری خانم ؛ قبل از این که بمن جواب بدهید باین نکته توجه نمایید ؛ ممکن است شما تصور کنید گاف .. مردی است هوس باز که هر چند مدتی یک زن طلاق میدهد و یک زن میگیرد . من برای این اراد انحصالی شما ، یک جواب و یک دلیل ضامن دار فنانع کننده دارم ، و اما جواب اینست که من جز ، ایضا ناکنون زنی نداشتم و زنی نگرفته ام ، ایضا راهم از آن جهت طلاق میدهم که اخلاق و عاداتش ( چون خارجی است ) با اخلاق و عادات من وفق نمیدهد . و اما دلیل ضامن دار قانع کننده ای که شما را مطمئن سازد که بعد از مدتی طلاقتان نخواهم داد این است که در موقع عهد ( یا قبل از عهد ) تمام هستی و دارائی منقول و غیر منقول خود را بشما صلح خواهم نمود یا اینکه در قبایع شرط میکنم که اگر روزی به رسم و رسم و عتوانی خواستم شما را طلاق بدهم شما و کیل هستید که هستی و دارائی مرا بخودتان منتقل نمائید .

پری عزیزم ؛ آنا با این متمدنات و این پشیمانان مار سردیدی دارن ؛ و باز خسرو آورد بی شرمی که شما را برای من آورده و بزم و دج رس بشما گفته است ؛ سر آقا را گرم کن تا من بر گریزم پس هیچ بدهی ؛ آقا اگر ایبطور باشد زهی بدهی و زهی بی فکری ؛

- خانم مار گریب و بطانر او را چه دیکر ؛

- من شما دروغ نمیگویم من یله سال است در آن زن در آنم ؛ بجای ایضا صاحب من و جانم و زندگی من بدون و برای این ؛ آقا بجای ایضا ؛ آقا در وقت آنسما شنیدم ؛ از مار کردت ؛ هم بی بدهی رس ؛ گفتم ؛ در رسم از رسم طلاق بگرد و جانم ؛ من بیایم ؛





بروندت خرید ماشیهای بازی و سوازی

آقای وزیر برای اینکه در موقع احد اول شخصاً با ناخر فرود شده و برو  
شود (تا اگر با برداشتن نمره اسکناسها بعضی با اطلاع همگانی این پول بجایه  
وزیر برده شود ، آقای وزیر برای دفاع از خود و اینکه در عینت او بدون اطلاع  
او و جیبی بجایش داده اند بهانه ای داشته باشد ) بجایش دستور میدهد :  
اگر در عینت من شخصی اینجا آمد با کمال احترام و به درین وجهی از او پند برای  
میگسی و چنانچه پولی حسواسب بدهد بدون اینکه رسیدی بدهد پولها را  
بگیرید ، فراموش نکنید که این شخص یکی از اشعاع در حق العاده محترم و  
دردینف تجار ملیو راست :

« بعد از آنکه آقای وزیر سعارش در این زمین محترم را جانش  
میکنند و از جایه خارج میشوند لافاصله آقای حسرو سر میرسد و از آنجا که ما  
دستور حاتم ، اهل جایه از کتف او و گردن او مسخر و زود شده محترمی  
بودند بگردی که آقای حسرو با دربان رو برو میشود بدون اینکه هم درسم او  
را مشوال کند حسرو را بسالین پذیرائی میرسد

حسرو تصور اینکه آقای گاف بعضاً سرفیای او را وزیر اطلاع داده  
و سایر این آقای وزیر منتظر اوست بدون اینکه از حسن سوال در آن مسمی  
بیاند سالین میرود

حاتم وزیر که برای پذیرائی از مهمان (مهمان محترمی که در آنجا بود  
و پانصد هزار تومان پول تقدیم خواهد کرد) بهترین لباس سردا به سینه و با  
بهترین نواله خود را آراسته بودند از آنجا که از ورود همگان با اطلاع به آنجا  
سالین رفته و با بیانات گرم و نرمی از حسرو و پذیرائی و مهمان

– درین از بلاهات سالینانی خوشه به آبی و ... که از دستهای  
با انتظار شما بودند چون باک به ... در ...  
مأمور پذیرائی از حضور معالی گردید

– بده خود را که حکم را از آن بمانم ...

ما برای این اسندها هم اجازه فرمایند در حق شروع و وقت ...  
گیردم که آقای وزیر هم درینست ...

– احساندار است ، پذیرائی از مهمان ...

خوب شوقی من است بر این هم که ...

و اگر اجازه بدهد چند گیلاز ...

از آن برای پشت نا پومی و آل ...

دو هم به آنرا ...

### پرونده خربد ماشینهایی باری و سوادری

« خانم وزیر بدون اینکه منتظر جواب شود سینی مشروب را که قبلاً حاضر کرده بود روی میز میگذارد و بعد از آنکه يك گیلان ویسکی برای خودش میریزد يك گیلان هم بخسرو میدهد .

خسرو که فریفته خونگرمی و حسن پندرائی خانم وزیر گشته بود در حالی که با نهایت تسلط گیلان را درها و بستهایی خانم میبرد با این فکر میزند که مسلماً خانم با بدار آن خانمهای کثیر باشد که از جوانانها خون نشان میباید بنا بر این چرا از میز دم استفاده نکند و چرا حالا که خدا رساننده و خوشش را هم رساننده پیخت خودش لگد بزند .

« خسرو بجهت اینطور فکر نمیکرد ، دو روز قبل که با چند نفر از دوستانش در کافه میخونشسته و از عشق و زن و غریزه جنسی صحبت میکردند یکی از کهنه کارها که زنها را طبقه بندی کرده و راجع بقماینات هر طبقه نسبت بجنس تراظهار عقیده میکرد ، دوباره زبانی درجه اول گفته بود :

« اشتغال روز افزون اشراف بکارهای پرداخت و حسیت آوردن اعتنائی آنها بزنان خود از يك طرف و موضوع شرکت خانمها در مهمانیهای مجلل سپانه روزی و آشنایی و معاشرت آنها با اشراف زادگان و جوانان قشنگ طبعی از طرف دیگر موجبات هوسرانی و هوسبازی خانمها را از هر جهت فراهم میسازد بطوریکه کمتر زنی از این طبقه میتواند در برابر هزاران وسایل تحریک کننده و موجبات خوشی ، نفس کنی و خودداری نماید .

« پول زیاد و آزادی مطلق ، سکسی برای خانمهای درجه اول بار کرده که در این سبک انبهای موجب و اسرار عشق و عشقنازی تدریس میشود ، شاگردان این مکتب درس عشق را هر روز از سر میگیرند .

« خسرو از آفای کهنه کار شنیده بود که در طبقه اشراف ، خانمهای آزاد نرومند بواسطه بیکاری و نداشتن مسئولیت طرز تربیتشان طوری است که بیسیاری از مسائل از قبیل ، غیرت و عفاف با نظر بی اعتنائی نگاه میکنند .

آفای کهنه کار گفته بود ، اغلب خانمهای درجه اول و همسایگان و ناسیدن وود رفتن و مکاتبه نمودن و حتی خلوت کردن با جوانانها و مرد های خوش لباس و خوشکالی را عیب نمیدانند و بهمین واسطه در پارک ها و تاحهای آنها اغلب اتفاقاتی میافتد که اگر در خانه یکی از طبقه متوسط در پائین بنظر آن اتفاقات دیده شود منجر بقتل و خونریزی میگردد . املا يك خانم متسخصی اگر يك یادوم عشوق نداشته باشد نرد سایر خانمها سرشکسته و شرمنده است و شاید برای رفع شرمندگی هم که باشد هر خانمی برای خودش یکی دو تا عاشق دلباخته زیر سر میگذارد .

پرونده خرید مایشهای باری و سواری

آقای کهنه کار گفته بود: بین خانمهای درجه اول کسانی هستند که برای هوسرانی و دفع غریزه جنسی دیبال مرد های گردن کلفت بی اسم و رسم میگردند و بهمین واسطه با لباس عوضی در مجله های تاشناس، خود را برای چند دقیقه تسلیم مردهای مورد پستد خود مینمایند .

خسرو آقای کهنه کار شنیده بود که: «در کاغها و ویلاهای درجه اول آقا با معشوقه و خانم با معشوق خود ساعتها خلوت دارند بدون اینکه یکی معترض دیگری شود و یکدیگر را ناراحت کنند.»

«خسرو بنصایح آقای کهنه کار فکر میکرد و نا خانم وزیر سرگرم بود . خانم وزیر تصور میکرد خسرو آن آقای محترمی است که باید یک میلیون و پانصد هزار تومان بدهد .

خسرو تصور میکرد خانم وزیر از آن ربهائی است که آقای کهنه کار و صفش را در کافه مینو کرده بود بنابراین سعی میکرد با دلبری و سانسر فتونی که میداد دل خانم وزیر را بدست بیاورد .

خانم وزیر پنجمین گیلاس و بستکی را بدست خسرو داد و گفت  
- از طرز رفتار آقا اینطور معلوم میشود که متأهل است .

- خوب تشخیص داده اید ، من حوایی هستم ترفی که مانع و مانع را در راه عشق و آزادی جدا میکنم ، کسانی که زن میگیرند یعنی بجا میآورند اصولا زن وقتی بشوهر رفتن جز اینکه از شوهر سلب آزادی کند تا بدهد دیگر ندارد ، يك عیب دیگر زن اینست که چون دائمی و همیشه در دسترس شوهر قرار دارد عادی میشود و بحکم طبیعت ترفی زن عادی شده بوز شوهر میگردد و بهمین جهت مردها و نشان را و والده آقا معذتی نمایند .

اصلا زن رای نیست اگر برای لذت دادن و لذت بردن است ، رسمی برای شده (بنا بر رسم و آداب و آداب) گفته اندی ندارد ، اگر اصول عوام برای خانها ازجمله است که زن و شوهر بدین این کار را بهتر از زن انجام میدهند .

- بله ، من هم تا شما هم عمیده ام ، واقعا شمال من است که خود را اسیر شوهر یا مردی خود را اگر سارا هل و عیان ...  
تروفیتی که دنیا دم از آزادی میرد و مپانو سها جان را ...  
داده اند ، اوچت که یکموع آید و بدنی است جز در ...  
لذایذ چه نتیجه ای دور دارد ؟

- اگر شما هم تا من هم عمیده هستم ، چرا شوهر ...  
- من تارهتی دختر بودم و زندان شاه بودم ...

پرونده خرید ماشینهای بازی و سواری

درك نكرده بودم ، حالا هم كه كار از كار گذشته بايد بسوزم و بسازم و چيز  
اوسوس نخوردم چاره‌اي ندارم .

چرا اوسوس نخوريد ؟ !

- چرا اوسوس نخورم ؟ حواييم در خانه اين مرد بودم و بد اخلاق

دارد از دستم مرود و هيچ لذتي از عمرم نميرم .

- اعصاب خود شماست ، بجائى كه در خانه بشينيد و زانوئى غم بغل بگيريد

بيرون برويد ، گردش كنيد ، كيف كنيد .

- گردش تنها و خشك و خالى چه لذتي دارد ؟ !

- چرا ، پها و چرا خشك و خالى ، شما خيال ميكنيد شوهرتان بشما

يكسرا كنهها ميكند و سرگرمي خارجي ندارد ؟ !

شما تصور ميكنيد اين ماشين نوسنهاي زيبا كه هر روز يكچور لباس

ميبوشيد و يكچور مورد شايرا درست ميكنند مدير كل ها و وزراء و اراحت

ميگذازند ؟ ! شما گمان ميكنيد شوهرتان سرش حائى بند نيست ؟ ! اگر اينطور

تصور كنيد چيلى تمام ساده اي نميديد .

- بر اين اعداد احوي بيسم كه اينطور خيال كنم او هم اقدومها ملاحظه

كرد بيسم و مگر وقتي در حضور من در جشنها و مهمانيها با دخترها در بهاي مردم

لاستده است .

- اگر اينها را با شما حرا كه با شما ميكنيد ، شما چرا خوش ميگذرانيد

شما هم سرني سره ان كه بر او پها آوريد و با او خوش باشيد

هاي آنا كه گر بخواهيد بهاي امروزه ميشود اعتماد كرد ؟ ! چهار روز با

آدم گرم ميگيرد ، هميشه كه آدم با آنها ماوس ميشود ميرود و پشت سر شايرا

هم نگاه نميكنيد ، شما كه آنها را بهتر ميشناسيد .

\* در اينجا حاتم و زير آبي كشد و دو گلاس و سكي بي دربي نوش جان

بهر مايد و چند آه ميگند

\* در عشق و عصبانتي سر او در مودي است كه از آه آتس و از چشم بهست

و صميميت سر او شده هما طور كه نگاه كردن زانبي سمرله بلع كردن

و ساديدن و گايي بجاي زده گوي است ، هما بنظر رجم آه كشد و ربي در زمان

هواي بوايد ، سر او در مودي است كه سويي حله و سويي باره سويي در مودي

در سر مژگني دارد

- او بر چه كره را در زمانه را ميگويي ، آه آه عذري ، مني در مودي





## اسرار رقص

برپا میگرد ، شهر آشوب که با لباس فیروزه‌ای و رنگش بهتر بود «فریده»  
 یازده فیروزه» خوانده میشد و مازمردش میخواست نیم در مدت کوتاهی بقندوی انگشت-  
 نما شده بود که از شاه تا گدا عتبه اش را میبوسیدند ، کدام شاهمی بود که جمال  
 زیبای فیروزه رو بیخشید ، جمال زیبای زمرد را ببیند و دل و دین خود را  
 نیازد ، کدام شاهمی بود که در خانه زمرد بگدائی نرود ، زمرد روز قشنگتر  
 میشد ، روز بروز هوا خنکتر میشد .

قبل از آنکه آواره شهرت زمرد بگوش شاه و گدا برسد ، وزیر کهنه  
 کار و عیاش دو کلوبی که ایرانیان مینامیدند زمرد را پهلوی پدرش دید و جواهر  
 را در کهنه پاره شناخت گنرا را از خار جدا کرد .

برای نزدیک شدن باین قبیل وزراء هیچ راهی بهتر از داشتن دختر و زن  
 خوشگل نیست ، آنهم برای مردمی که بریش عفت و غیرت میبندند .

آقای فطانت برای اینکه با آقای وزیر عیاش نزدیک شود زمرد دختر  
 خود را در دام وزیر انداخت و آنها را در یکی از اطاقهای کلوب ...

وقتی آخر شب زمرد از کلوب بیرون آمد خانم خوبی بود  
 زمرد چند روز خانه نشین بود تا اینکه مجدداً طلوع کرد و شهری  
 را بنور جمش خویش روشن ساخت .

همه جا صحبت از زمرد بود ، همه کس آرزو داشت لا اقل زمرد را ببیند ،  
 وقتی میدید چهرهای دیگر هم میخواست .

مدتی گفتگوی زمرد نبود ، زمرد هیچ کجا نمیرفت . هیچکس او را  
 نمیدید ، گاهی او را میدیدند که در یکی از بهترین ماشینها با سرعت عبور  
 می کند ، ولی این ماشین سرشناس بود .

زمرد یک دوره شاهوار زندگی کرد و کسی او را نمیدید تا اینکه  
 مجدداً آفت بی شد و گاهی در حدس و گمانهای خصوصی دیده میشد .

اعیان و رجال شهر خشنه و شب نشینیها در بیب میدادند تا مگر زمرد در  
 دعوت آنها حاضر شود و مجلس آنها بشود و خود مزین فرمایند .

در یکی از این شب نشینیها جناب آقای وزیر ما ، باز زمرد میرقصد .

## اسرار رقص

رقص ، پله رقص شاه جمش است ، کسایکه رقص را اختراع کرده اند

بعشق و جواهر جلد می کرده اند که گاهی است



دیگر دستش را از زبان تاسینه و از سینه تازانم حرکت میداد

رقص اسراری دارد که هر کس کوچکترین آنرا بداند در عشق و عشق بازی کامیاب است ؛ کیف‌ها میکند .

رقص دیباچه کتاب عشق است . رقص هواپیمایی است که دورترین فاصله بین عشاق را با یک جرح زدن کوتاه میکند و میپیماید

رقص دیوانه کردلانی است که عشاق را بوضوح یکدیگر میسرساند . برای رقص کمانچا نوشته و کلاسها زائر کرده اند

اگر شما خانه زیبای را در خانه بان سینه‌ها و شرمه حمانس بشوید باید آه بکشید ولی اگر همین خانه را در چشمی دیدید ؛ با در نظر شرکتی مقررات

و قوانین رقص ، میتوان بدون هیچ سابقه و آشنایی ؛ بخانم تعظیم کسبید و خانم را برقص ، دعوت نمائید . میتوانید با آن خانم برقصید ، برقصید یعنی دستش

را در دست بگیرید ؛ یعنی سینه اش را سینه خود چسبائید . یعنی او را بغل بزنید و بگردید با سگردد ؛ پای او ؛ دست او ؛ کمر او ؛ سینه او همه در اختیار

شما خواهد بود ؛ هرچکس حق ندارد عشقش کسد ، مقررات رقص اینطور اجازه داده ؛ کسانی که با این مقررات مخالفت کنند ؛ احمد آداب اجتماعی میداند

رقص از آثار تمدن است و احدی حر ندارد که تمدن بسرد . بدان این رقص را وجود آورده است

رقص در غذای است که باغ سر زحر آسمانی از منتهوت

رقص گنجینه است که کرده است که با رقص در دست چسبید ؛ با رقص گریه میسازد ؛ حال که گریه

دیگر دستش را از زبان تاسینه و از سینه تازانم حرکت میداد

«نویس از این دریاچه زمین و خراش مشعل آرز در عشق تری و زهری در معشوقه برای شما صحبت میکند . در تصویر سه کارو که بی درون کرده است

رقص بر رویه ؛ زنی ارد درانی ؛ که با رقص اگر شما آداب را بداند ؛ آنکه بر رویه در سینه اش زهر کس ؛ در سینه اش زهر کس ؛ در سینه اش زهر کس

کتاب رقص و در سینه اش زهر کس ؛ در سینه اش زهر کس ؛ در سینه اش زهر کس ؛ در سینه اش زهر کس ؛ در سینه اش زهر کس

شما رقص ؛ در سینه اش زهر کس ؛ در سینه اش زهر کس ؛ در سینه اش زهر کس ؛ در سینه اش زهر کس ؛ در سینه اش زهر کس

دکتر دستش را از دامن تا سینه و از سینه تا رانم حرکت میداد

حریف و مرمری خانم ز مرد را در دست گرفت ، یعنی سینه اش را بسینه خود چسباند ، آقای وزیر نا اینکه ناآن شب باز مرد هیچگونه آشنائی نداشت با او میرقصید و صحبت میکرد .

آقای وزیر چون مقامش عالی بود و میدانست ز مرد او را میشناسد کارش سهلتر بود ، اگر عیبخواست حرفی نزنند کمتر ملاحظه میکرد ، بهمین سبب بعد از یکی دو دور خرخ زدن از مرد گفت : «

شوهر شما در اینک کار میکرد من او را ترقی دادم جوان مؤدبی است باز هم ممکن است او را ترقی بدهم ، ولی اصولاً ...

اصولاً چی ؟ خواهش میکنم نتیجه را بنمائید ، اصولاً چی ؟

اصولاً او ... شما نیست من نمیبینم شما چطور راضی شده اید

با اوزانگی کنید ، او و شما !!!

این یک موضوعی است که متأسفانه نمیتوانم برای شما بیان کنم ،

بر پدر من لعنت که چند سال قبل مرا در دامن مرحوم نمود ... انداخت و بد نام کرد . تمام قصیرها گردن پدر من است .

آره ! برگشته رحمت مکتوبه ، برگشته اسوس نخورید ، از حالا

حرف بر نید ، حالا چرا ... ان جزائی که معلوم و مشخص برجسته ای ندارد زندگی میکیند ؟ او باب شما نیست .

آن بیچاره هم میداند که من برای اوزیادی هستم ، خودش هم میداند

که باب من نیست و نمیتواند مرا نگاهداری کند .

اگر اینطور است چرا دست از سر شما بر نیندازد ؟ چرا شما را طلاق

دید ؟ چرا را از طلاق میخواهد ؟ برای شما که طلاق گرفتن رحمت

بزرگ است ، پس چرا ... و صاحب زهر و عوان است او بشما همه گو ،

گوشا خواهد کرد

بعد از آن که پدر ما ... آن بیچاره حاضر است طلاق بدهد ،

متصل رحمت دیده ، ما آن گردن زحمت ندارد ولی ... از طلاق همیشه مردم

دیده اند من ... از دست زهر بر میدار سو اسباب زهر من خواهمند

... می دانم ...

... بر آن ... بر دین ... و چنگل ... می کرد شما

... می کرد

... می کرد ... در آن ... می کرد ... و از من

... می کرد ... می کرد ... می کرد

دکتر دستش را از دانه تا سینه و از سینه تا زانو حرکت میدهد

- چه شد که از آن شخص بزرگ جدا شدید ؟ او از شما سر منتظر کرد  
یا شما او را جداستید ؟

- خواهش میکنم در این موضوع و راجع با شخص ارمن چیزی نپرسند  
من نمیتوانم در آن باب حرف بزنم مگر بگویم

- بسیار خوب ، از خودتان حرف بزنید من میدان دارم شما از سوهران  
طلاق نگرفتید و با هم زندگی کنید . مسلمانان شما بعد از آنکه یکدیگر  
در با سوهران میباشند ، آن میباشند نیست .

- من خیلی افتخار میکنم و ای سرتوایم معسوقه خوبی برای شما باشم  
- هر وقت لازم باشد ساطع عقدها همراه میکنم ، برای من حرفی  
نمیکنم ، اسامی امر این است که من و سینه یکدیگر را دوست داشته باشیم و  
بخواهیم با هم زندگی کنیم و الا آمدن آسج و چ کلمه عربی و فارسی  
کفایت میکند در روایت ما چه بداند کرد ؟

« زین تمام شد و سوسه ها اولی در آن کرد و قول و قرار آهی  
و بر ما جا به در دهه باک جا رسید

چون موضوع طلاق در دهن زمره هم وصل باستان داند از در این  
باب سکوت میدید

زمره و آفتاب و در همه آسمان با بزرگه آفتاب و در آن  
نیکو ، با حره ، با عدالتی در آن

حرفه که در آن ، با عدالتی در آن ، با عدالتی در آن  
دعای گویند ، آفتاب و در آن

که ، زمره آفتاب و در آن ، زمره آفتاب و در آن ، زمره آفتاب و در آن  
حاجتش ظاهر است ، سوزش زین دیگری نام زمره داد در میان  
با از همگان محترم که را ، زمره آفتاب و در آن ، زمره آفتاب و در آن  
با برای شد و الا همه شد ، با عدالتی در آن ، با عدالتی در آن

روایتی خواستیم ، با عدالتی در آن ، با عدالتی در آن ، با عدالتی در آن  
اگرین ، با عدالتی در آن ، با عدالتی در آن ، با عدالتی در آن  
زمره است و آفتاب و در آن ، با عدالتی در آن ، با عدالتی در آن

